



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۱۴ مهر ۱۴۰۳

مصادف با: ۱ ربیع الثانی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: مسئله ۲-۲. بررسی ولایت پدر بر بالغه رشیده ثبیه - معنای ثبیه و باکره-

کلام محقق خوبی - بررسی دلیل اول - مقتضای تحقیق در لغت و عرف و روایات - نتیجه

جلسه: ۶

سال هفتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم در مورد معنای ثبیب، اختلاف است؛ چند قول میان فقها درباره ثبیب ذکر شده است. ما فعلاً درباره معنای این واژه بحث می‌کنیم؛ حالا اینکه ملاک و معیار استقلال زنی که ثبیه است در امر ازدواج کدام است، این بحث دیگری است؛ دقت بفرمایید، چون گاهی در بیان مطالب بین این دو به خوبی تفکیک نمی‌شود. ادعا شده مرحوم آقای خوبی سه دلیل ذکر کرده‌اند بر اینکه معنای ثبیب عبارت است از زنی که به او دخول صورت گرفته و این اعم از آن است که دخول به نکاح باشد یا به غیر نکاح. دلیل اول ایشان، کلام لغویین بود که عرف هم همین معنا را از این واژه می‌فهمد. در بررسی این دلیل عرض کردیم که اهل لغت مختلف در این باره اظهار نظر کرده‌اند؛ چند نظر از انظار لغویین را ذکر کردیم. نهایتاً به این نتیجه رسیدیم که اغلب لغویین در معنای این لغت بین دو نظر قرار دارند؛ یک عده زیادی معتقدند ثبیب به کسی می‌گویند که پرده بکارت او زائل شده است و اگر می‌بینید برخی دیگر آن را به دخول تفسیر کرده‌اند، برای این است که غالباً بکارت با دخول زائل می‌شود. در مقابل، برخی معتقدند که ثبیب به کسی می‌گویند که به او دخول صورت گرفته و اگر می‌بینید برخی از لغویین آن را به زوال پرده بکارت معنا کرده‌اند، برای این است که غالباً با دخول پرده بکارت زائل می‌شود. بین این دو نظر، آیا می‌توانیم یکی را بر دیگری ترجیح بدهیم و اینکه عرف واقعاً کدام یک از این دو را پذیرفته است؟

ادامه بررسی دلیل اول

مقتضای تحقیق در لغت و عرف

به نظر می‌رسد در عرف نوعاً باکره به کسی می‌گویند بکارت او و پرده بکارت او زائل نشده است؛ در میان اهل لغت هم چه بسا این معنا قابل قبول باشد، همانطور که مرحوم آقای حکیم فرمودند، باکره یعنی آن دختری که بکارت او باقی است. مثلاً اگر پرده بکارت در اثر یک عامل دیگری غیر از ازدواج و نکاح و دخول از بین رفته باشد، می‌گویند باکره نیست؛ باکره بودن و نبودن در نزد عرف و چه بسا اهل لغت وابسته به بود و نبود همان پرده است. این نکته را هم باید توجه کرد که چه بسا زنی ازدواج می‌کند ولی پرده بکارت او از بین نمی‌رود اما وقتی می‌خواهند توصیف کنند، می‌گویند با این‌که ازدواج کرده اما باکره است. یعنی بکارت دایرمدار وجود و عدم آن غشا و پرده است. به نظر می‌رسد در بین اهل لغت و در عرف، این چنین است. چه بسا شواهدی هم بتوان بر این اقامه کرد و بعضی از کتاب‌های لغت یا برخی روایات حتی مؤید آن است. من یکی دو نمونه را عرض می‌کنم.

۱. تاج العروس می‌گوید: «العذراء البکر» در معنای عذراء هم ملاحظه کردید که مریم عذراء یعنی باکره ... «یقال جاریة عذراء

بکر لم یمسها رجل^۱، می‌گویند جاریه عذراء یعنی جاریه‌ای که بکر است اما هیچ مردی با او تماس نداشته است؛ اما در ادامه می‌گوید: «فی حدیث النخعی فی الرجل یقول إنه لم یجد امرأته عذراء قال لا شیء علیه لان العذرة قد یذهبها الحيضة و الوثبة و طول التعنيس^۲». می‌گوید در حدیث این چنین آمده که مردی می‌گوید: وقتی ازدواج کرد دید زنش باکره نیست؛ حضرت فرمود: لا شیء علیه، چون عذره و پرده گاهی با حیض از بین می‌رود؛ یعنی با فشار خون حیض گاهی ممکن است باعث پاره شدن پرده بکارت شود. گاهی پریدن و گاهی شتسشو، گاهی زیاد مجرد ماندن، یعنی یک دختری که ازدواج نمی‌کند و مثلاً در طولانی مدت مجرد می‌ماند، خود این طولانی بودن امر مجرد، باعث از بین رفتن و زوال بکارت می‌شود. طبق این بیان در واقع هیچ کاری به مسئله دخول ندارد؛ می‌گوید دید زنش باکره نیست. یعنی اصطلاح باکره برای کسی به کار می‌رود که این پرده در او وجود دارد و اصطلاح ثیب در مورد کسی به کار می‌رود که این پرده در او از بین رفته است.

۲. صاحب مجمع البحرین می‌گوید: «البکر و هی العذراء من النساء»، بکر و باکره به کسانی می‌گویند که پرده بکارت در آنها وجود دارد؛ «التي لم تمس^۳» یعنی آن زنانی که هیچ مسی نسبت به آنها صورت نگرفته است. بعد در ادامه می‌گوید: «البکر لأن عذرتها و هی جلدة البکاره باقیة^۴»، اینجا باز معنای بکر را این قرار داده، یعنی کسی که پرده او باقی است؛ در مقابل، ثیب به کسی می‌گویند که این پرده در او از بین رفته است.

پس در برخی از کتاب‌های لغت و در برخی از احادیث و روایات باکره این چنین معنا شده و به نظر می‌رسد عرف هم همین معنا را از باکره می‌فهمد. کسی که مثلاً ازدواج کند و به هر دلیلی حتی چند سال به دلیل ناتوانی شوهرش نزدیکی صورت نگیرد، وقتی که از او جدا می‌شود، می‌گویند باکره است.

پس از نظر لغت و عرف، بعید نیست بگوییم معنای باکره، زنی است که پرده بکارت او باقی است؛ و قهراً ثیب آن زنی است که پرده بکارت او باقی نیست.

سؤال:

استاد: با اینکه در این دو کتابی که ذکر کردم، یعنی تاج العروس و مجمع البحرین، در یک موضع معنا کرده‌اند باکره را به کسی که هیچ مردی با او تماس نداشته و این چه بسا کنایه از دخول است، اما در عین حال وقتی در موضع دیگر به تبیین معنای این لفظ پرداخته‌اند، گفته‌اند باکره آن کسی است که پرده بکارت او باقی است و زائل نشده است. یعنی مسئله تماس و عدم تماس یا دخول و عدم دخول، موضوعیت ندارد. عرض من این است که اگر شما به عرف مراجعه کنید، در عرف عام نوعاً باکره به کسی می‌گویند که این پرده در او وجود دارد، لذا حتی اگر کسی در اثر یک عامل دیگری مثل پریدن و ورزش و امثال اینها پرده او از بین برود، می‌گویند باکره نیست. ما این را در روایات هم ان شاء الله دنبال خواهیم کرد. پس اجمالاً عرف چنین معنایی می‌فهمد و بعید نیست که بگوییم مستفاد از اکثر کتاب‌های لغت هم همین معناست. ما هنوز هیچ اثری بر این مترتب نکرده‌ایم؛ فقط می‌خواهیم این لفظ را از نظر معنا بشکافیم که به چه معناست.

۱. تاج العروس، ج ۷، ص ۲۰۱.

۲. تاج العروس، ج ۷، ص ۲۰۱.

۳. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۲۹.

۴. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۹۸.

ما می‌خواهیم معنای این لفظ را بفهمیم و هنوز کاری به مسئله نکاح و استقلال و عدم استقلال زن در امر نکاح نداریم. ما روایات را مفصلاً بحث می‌کنیم که به طور کلی ملاک استقلال یا سقوط ولایت پدر در امر نکاح چیست؛ ما الان از آن موضع به روایات کاری نداریم. ما در صدد بررسی معنای این واژه هستیم. بعضی از روایات بعید نیست که به ما کمک کند؛ نظیر همین روایتی که در تاج العروس به آن اشاره شده، در مستدرک الوسائل و وسائل هم آمده است.

۱. در وسائل این روایت از امام کاظم (ع) وارد شده است: «فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ عَلَى أَنَّهَا بَكْرٌ فَيَجِدُهَا ثِيْبًا»، مردی با زنی ازدواج کرد به شرط اینکه باکره باشد، اما بعداً دید که باکره نیست؛ می‌گوید «فوجدتها ثيباً»، اینجا این واژه درست نقطه مقابل بکر به کار رفته است. «أَيَجُوزُ لَهُ أَنْ يُقِيمَ عَلَيْهَا»، آیا جایز است که پیش او بماند؟ یعنی زندگی با او جایز است؟ امام (ع) فرمود: «قَدْ تَفْتَقُّ الْبَكْرُ مِنَ الْمَرْكَبِ وَ مِنَ النَّزْوَةِ»، گاهی بکر و همان پرده بکارت، با سوار شدن روی مرکب یا پریدن از بین می‌رود؛ شکافته می‌شود و پاره می‌شود با سوار شدن روی مرکب و پریدن.

اینجا لفظ ثیب در مقابل بکر به کار رفته است؛ یک وقت سخن در این است که حکمش چیست؛ حکم یک مسئله دیگری است؛ اما می‌گوید گاهی بکارت با این چیزها از بین می‌رود. این ظاهر در چیست؟ ظاهر در این است که صرف نبودن پرده بکارت موجب صدق عنوان ثیب است. چون می‌گوید «یتزوج علی أنها بکر فوجدتها ثيباً»، امام (ع) می‌گوید گاهی اوقات بکارت با این چیزها از بین می‌رود و از بین رفتن این مساوی با ثبوت است.

۲. در مستدرک آمده: «أَنَّ رَجُلًا أَقْبَلَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى (ع) وَمَعَهُ امْرَأَتُهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً عَذْرَاءَ فَدَخَلْتُ بِهَا فَوَجَدْتُهَا غَيْرَ عَذْرَاءَ فَقَالَ (ع) وَيَحْكُ إِِنَّ الْعُدْرَةَ تَذْهَبُ مِنَ الْوَثْبَةِ وَالْقَفْزَةِ وَالْحَيْضِ وَالْوَضُوءِ وَ طُولِ التَّعْنَسِ»؛ می‌فرماید مردی با همسرش نزد امیرالمؤمنین (ع) آمد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من با زن باکره ازدواج کرده‌ام اما وقتی که با او نزدیکی کردم، دیدم که باکره نیست. امام (ع) فرمود: وای بر تو! گاهی پرده بکارت با پریدن، حیض، شستشو و پیر شدن و طولانی شدن زمان مجرد از بین می‌رود. اینجا مسئله عذراء و باکره بودن به عنوان شرطی که یا بیان شده یا مرتکز بوده نزد او، ولی بعد خلافتش را یافته است؛ امام (ع) می‌فرماید: گاهی اوقات بکارت با این امور از بین می‌رود. پس امام (ع) در واقع می‌خواهد بفرماید آنچه که می‌تواند برای تو نسبت به او یک حق خاصی ایجاد کند، این است که مثلاً ازدواج کرده باشد و دخول کرده باشد، وگرنه صرف ثیب شدن به اعتبار اینکه این پرده بکارت از بین رفته، مشکلی ندارد. پس در برخی از روایات که بحث از خود این دو واژه و این لفظ و اصطلاح به میان آمده، همان معنایی که عرض کردم قابل استفاده است. یعنی باکره آن زنی است که پرده بکارت او باقی است و ثیب کسی است که پرده بکارت در او از بین رفته است.

سؤال:

استاد: اینجا صراحت دارد؛ در روایت اول می‌گوید «فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ عَلَى أَنَّهَا بَكْرٌ فَيَجِدُهَا ثِيْبًا» امام (ع) دارد حکم را بیان می‌کند و با او مناقشه نمی‌کند در معنای این دو واژه؛ این معلوم می‌شود که یک معنای عرفی روشنی دارد. او می‌گوید به

۱. وسائل، ج ۲۱، ص ۲۲۳.

۲. مستدرک، ج ۱۵، ص ۵۱، ح ۱؛ الأشعنیات، ص ۱۰۳.

شرط اینکه باکره باشد ازدواج کرده، و بعد دیده ثیب است؛ امام (ع) می‌گوید باشد؛ گاهی ثیبوت به واسطه یک عامل دیگری غیر از ازدواج و نزدیکی و دخول حاصل می‌شود. پس معنای ثیب یک چیز است، ... من حالا عرض می‌کنم که همین دلیل سوم مرحوم آقای خویی که صحیحه علی‌بن‌جعفر است، اینجا مسئله لفظ و واژه مطرح نیست؛ اینجا بحث استقلال است. در برخی از نوشته‌جات این خلط صورت گرفته است. یعنی وقتی می‌خواهند معنای ثیبوت را موشکافی کنند، رفته‌اند سراغ روایاتی که مثلاً سقوط ولایت پدر را دایرمدار ثیبوت کرده، ولی کنار آن ثیبوت قید ازدواج و دخول هم آمده است. این دو نباید با هم خلط شود. ما گفتیم اینجا در دو مقام صحبت می‌کنیم؛ یکی اینکه معنای باکره و ثیبه چیست. مقام دوم این است که حالا ملاک سقوط ولایت پدر و استقلال دختر در امر نکاح کدام است؟ آنجا ما می‌بینیم یک قیودی مثلاً اضافه شده و روایات مختلف است. یک جا مسئله نکاح را گفته، یک جا مسئله دخول را گفته است؛ آنجا ما با حکم کار داریم. در مقام اول تنها بحث از معنای لفظ و واژه باکره و ثیب است.

البته روایات دیگری هم هست که بعضی‌ها خواسته‌اند از آنها استفاده کنند که ثیب به کسی می‌گویند که ازدواج کرده و به او دخول صورت گرفته است. چند روایت است که من یک روایت را برای شما می‌خوانم؛ ما اینها را بعداً مفصل خواهیم خواند. از جمله این روایت: «عَنْ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْمَرْأَةِ الثَّيْبِ تَخْطُبُ إِلَيَّ نَفْسَهَا قَالَ نَعَمْ هِيَ أُمَّلِكُ بِنَفْسِهَا تَوْلِي نَفْسَهَا مَنْ شَاءَتْ إِذَا كَانَ كُفُؤاً بَعْدَ أَنْ تَكُونَ قَدْ نَكَحَتْ زَوْجاً قَبْلَ ذَلِكَ». ^۱ چند روایت دیگر نظیر این را داریم؛ عبدالله بن سنان می‌گوید من از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا زن ثیب می‌تواند مستقلاً بدون اجازه پدر ازدواج کند؟ امام (ع) فرمود: بله، هی املک بنفسها، او خودش می‌تواند تشخیص بدهد که چه کسی کفو او و همانند اوست؛ او می‌تواند خودش انتخاب کند. او خودش می‌تواند ازدواج کند بعد از آنکه ازدواج کرده قبلاً. بعضی‌ها گفته‌اند اینجا طبق این روایت و نظایر آن، ثیب یعنی آن زنی که قبلاً ازدواج کرده است. از این روایت این استفاده را کرده‌اند که اساساً معنای ثیب یعنی این؛ در حالی که این روایت اصلاً این را نمی‌گوید. سائل دارد سؤال می‌کند سَأَلْتُ عَنِ الْمَرْأَةِ الثَّيْبِ که می‌تواند ازدواج کند یا نه. یک بحث صدق عنوان ثیب است و یک بحث استقلال در امر نکاح یا سقوط ولایت پدر؛ امام (ع) کَانَ فرموده بله، ولایت پدر از ثیب ساقط می‌شود در صورتی که قبلاً ازدواج کرده باشد. اینجا اساساً بحث حکم جواز نکاح بدون اذن پدر است؛ کی می‌تواند؟ زمانی که قبلاً ازدواج کرده باشد. حالا ازدواج کرده و از او جدا شده یا شوهرش از دنیا رفته است. حال آیا می‌توانیم بگوییم طبق این روایت، ثیب زنی است که ازدواج کرده؟ آیا معنایش این است؟ اگر معنای لغوی‌اش این بود، دیگر نیازی به ذکر آن قید نبود؛ امام (ع) می‌فرمود: اگر تشخیص بدهد کفو را می‌تواند خودش ازدواج کند. ولی وقتی یک قیدی اینجا اضافه می‌کند و می‌گوید «إِذَا كَانَ كُفُؤاً بَعْدَ أَنْ تَكُونَ قَدْ نَكَحَتْ زَوْجاً قَبْلَ ذَلِكَ»، یعنی اینجا دارد یک معیار دیگری را ذکر می‌کند؛ اینجا نمی‌خواهد بگوید ثیب به معنای کسی است که ازدواج کرده است؛ می‌گوید ثیب چنانچه ازدواج کرده باشد، در امر نکاح استقلال دارد. یعنی یک قیدی را اضافه می‌کند که آن هم در ترتب حکم دخیل است و ربطی به معنای لفظ ثیب ندارد. ما روایات دیگری هم داریم که مثلاً یک امر دیگری را دخیل کرده است.

پس این روایات نمی‌تواند شاهد باشد برای اینکه معنای ثیب این است که کسی ازدواج کرده باشد و از ازدواج برگشته باشد.

البته اگر به خاطر داشته باشید، ما گفتیم بعضی از اهل لغت این را ذکر کرده‌اند: «من یتوب عن الزوجية» کسی که از زوجیت برگردد. یکی دو تا از اهل لغت این را گفته‌اند، ولی همان‌ها هم مقصود اصلی‌شان این نیست؛ برخی فقها هم این را گفته‌اند. مرحوم سید هم گفته مثلاً ثیب یک چنین کسی است و در این صورت است که استقلال در امر نکاح پیدا می‌کند؛ ولی اینجا بیشتر کلام سید ناظر به حکم است و نه تبیین و تفسیر واژه ثیب.

نتیجه

بنابراین من می‌خواهم عرض کنم که آنچه از مجموع نظر اهل لغت و عرف و بعضی روایات بدست می‌آید این است که ثیب به کسی می‌گویند (صرف نظر از حکمش) که پرده بکارت در او زائل شده باشد، ولو بسبب غیر النکاح و الدخول؛ و باکره کسی است که این پرده در او باقی است، ولو ازدواج هم کرده باشد. پس دلیل اول مرحوم آقای خوئی تمام نیست. اینجا برای هزارمین بار می‌گویم اینکه مسئله استقلال و عدم استقلال در امر نکاح دایرمدار چه قیودی است، این بحث بعدی است. از نظر تبیین واژه، همین است که من عرض کردم. بنابراین دلیل اول مرحوم آقای خوئی تمام نیست که از نظر لغت و عرف معنای ثیب این است که مدخوله باشد.

بحث جلسه آینده

دلیل دوم و سوم مرحوم آقای خوئی باقی مانده که در جلسه آینده بررسی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»